جلسه 72- 1314

**سه‌شنبه - 21/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به جوابهایی بود که از اشکال فاضل نراقی در رابطه با جریان استصحاب در شبهات حکمیه مطرح شده بود.

جواب اول که از شیخ انصاری بود مطرح شد و پاسخ آن را عرض کردیم.

جواب دوم که از محقق نائینی بود و استصحاب عدم جعل را اصل مثبت می دانست مطرح کردیم، وپاسخ آن هم معلوم شد که عرض کردیم استصحاب عدم جعل اصل مثبت نیست چه به معنای استصحاب عدم عملیة الجعل، و چه به معنای استصحاب عدم حکم انشائی و مجعول کلی، زیرا عرف بین استصحاب عدم قانون موسع که مفادش این باشد که الماء نجس بعد زوال تغیره و بین استصحاب بقاء نجاست این آب که قبل از زوال تغیرش متیقن بود تهافت می بیند، ولازم استصحاب عدم جعل موسع عرفا این هست که این آب که زال تغیره نجس نیست، و این اگر لازم هم باشد و نه عین مفاد استصحابِ عدم جعل، لازم بیّن بالمعنی الاخص هست برای خود استصحاب، که از آن تعبیر می کنند به جلاء واسطه، یعنی آنقدر ارتباط بین این دو مطلب مستحکم هست که حتی در تعبد ظاهری هم عرف قبول نمی کند وتعقل نمی کند انفکاک بین این دو را، واستصحاب عدم قانون موسّع وقتی جاری شد که همانطور که در بحوث گفته اند اثر هم دارد، اثرش نفی منجزیت ناشی از این جعل هست، بعد از جریان این استصحاب عدم جعل موسّع عرف دیگر نمی پذیرد که ما بگوئیم ما متحریم و نمی دانیم چه بکنیم در رابطه با نجس بودن این آب بعد از زوال تغیرش، عرف می گوید که شما استصحاب کردید که ما قانونی در شرع که مفادش این باشد که آب بعد از زوال تغیرش نجس است ما نداریم، وقتی تعبد شدید که همچنین قانونی نداریم دیگر جایی برای تحیر و تردید نیست، روشن می شود که این آب بعد از زوال تغیرش نجس نیست، آنوقت معارضه می کند با استصحاب بقاء نجاست این آب بعد از زوال تغیر، و تساقط می کنند.

جواب سومی که نقل کردیم از بحوث بود، که عر ض کردیم آقای سیستانی هم شبیه آن را دارند، که تقسیم می کردند جعل را به مجعول بالذات و مجعول بالعرض، که پاسخ آن را هم دادیم.

قبل از ورود به جواب چهارم، مطلبی را از کتاب اضواء و آراء نقل کنم در رابطه با جواب بحوث:

در کتاب اضواء وآراء ابتدا اشکالی را مطرح می کنند به جواب بحوث وبعد دفاع می کنند از مختار بحوث:

اشکالی که مطرح می کنند این است که آقا شما در بحوث فرمودید که جعل به حمل شایع که همان مجعول بالذات است وجود عقلی دارد و نه وجود عرفی، وچون وجود عقلی دارد مشمول دلیل استصحاب نیست.

اولا: برفرض جود عقلی داشته باشد و نه وجود عرفی، ما تطبیق خطاب را بر مصادیق از عرف نمی گیریم، ما در تشخیص ظهور خطاب و مفهوم خطاب به عرف رجوع می کنیم، اما در تطبیق آن بر مصادیق نظر عقل متبع هست، چرا فقط نظر عرف؟ اگر مولا بگوید اذا نظرت الی شئ یتحرک فی السماء فتصدق، عقل و علم بگوید فلا ستاره یا فلان سیاره در حال حرکت هست، و ما به آن نگاه بکنیم، هر چند عرف ملتفت نشود، ما به عرف چه کار داریم، مفهوم را از عرف گرفتیم و مصداق را از عقل می گیریم، پس مجعول بالذات که عقلا وجود دارد چرا خطاب استصحاب بر آن تطبیق نشود؟ و از طرف دیگر خطاب استصحاب بر مجعول بالعرض هم که جعل به حمل اولی است منطبق است تعارض می کنند.

ثانیا: چه کسی گفته که جعل به حمل شایع که همان مجعول بالذات است مطلبی است که عرف آن را تصدیق نمی کند؟ عرف اتفاقا ملتفت می شود به وجود ذهنیِ جعل ومجعول بالذات، نظر تصوری و فنائی که بکند خارج را می بیند، اما نه اینکه نمی تواند نظر ثانوی بکند و وجود ذهنی جعل را ببیند، ولذا عرف دو لحاظ دارد و هر دو لحاظ عرفی است، وقتی هر دو لحاظ عرفی بود دلیل استصحاب هر دو لحاظ را شامل می شود.

شاهدش این است که ما در موارد شک در اصل جعل یک قانون که نمی دانیم در اسلام قانون شرب التتن حرامٌ داریم یا نداریم لحاظ می کنیم جعل را و استصحاب می کنیم عدم جعل را، ویا در موارد شک در نسخ استصحاب می کنیم بقاء جعل را.

بعد در کتاب اضواء وآراء جواب داده است، جواب این است که ما قبول داریم، ما مثل استادمان نیستیم که بگوئیم جعل به حمل شایع که همان مجعل بالذات است مشمول دلیل استصحاب نیست چون مورد توجه عرف نیست، نخیر، اما می گوئیم چون اثر ندارد و منجزیت ندارد علم به جعل به معنای مجعول بالذات، چون اثر ندارد دلیل استصحاب شاملش نمی شود.

فرموده شاهدش این است که اگر بدانیم خدا یک جعلی داشت و یک مجعول بالذاتی هم داشت، اما نمی دانیم آیا عنوانی که بود در آن مجعول بالذات بر من مکلف منطبق است یا منطبق نیست، چه اثری دارد آن جعل و علم به آن جعل؟ معلوم می شود حیث حکایت جعل از خارج تأثیر دارد در منجزیت، والا آن جعل بماهوهو لابما هو حاک عن الخارج منجزیت ندارد.

از طرف دیگر اگر من بدانم بر من واجب است صدقه بر فقیر، اما به چه عنوان، بر من با چه عنوانی واجب کرده اند صدقه بر فقیر را؟ عنوانش را نمی دانم، عنوان مجعول بالذات را نمی دانم، ولی آن جنبه تعلق به خارج معلوم هست که من مشمول این حکم به حمل اولی هستم، اما جعل به حمل شایع یعنی مجعول بالذات چیست نمی دانم، عقل می گوید بر تو منجز است صدقه بر فقیر، معلوم می شود که موضوع منجزیت جعل به حمل اولی است نه جعل به حمل شایع که مجعول بالذات است. این جوابی است که در کتاب اضواء وآراء داده اند.

اقول: انصافا این جواب در اضواء وآراء تمام نیست، چرا اگر جعل به معنای مجعول بالذات مورد نتوجه عرف است ولو با نظر ثانوی، یا صرف توجه عقل کافی است برای شمول دلیل استصحاب، چرا می فرمائید موضوع منجزیت نیست؟ موضوع منجزیت مرکب هست از علم به جعل وعلم به صغرای جعل در مورد خود مکلف. والا همان جعل به حمل اولی هم همان المستطیع یجب الحج که جعل به حمل اولی هم هست که یک قانونی است در شرع، تا من احراز نکنم انطباق عنوان مستطیع را بر خودم کافی نیست برای منجزیت، جزء دوم منجزیت علم به تحقق صغرای جعل است، {سؤال...جواب: ما علم داریم که مولا یک جعلی در نفسش بود و عنوان ذهنی المستطیع را در نفس نفیسش تصور کرد، جعل به حمل شایع را که وجود ذهنی است که قائم به نفس مولا می دانیم، وبعد می بینیم که ما مستطیع هستیم، چرا کافی نباشد برای منجزیت؟ ما می بینیم مستطیع هستیم و عنوان ذهنی مستطیع در نفس مولا موجود بود و مولا جعل کرد وجوب حج را برای او، جعل به حمل شایع را که مجعول بالذات است اگر بدانیم، وبدانیم که ما مستطیع هستیم، چرا این موضوع منجزیت نباشد؟}.

و غیر از اینکه عرض کردیم بحث ما در همان مجعول بالعرض هست که دو لحاظ می شود، یکی لحاظ قانون به ما هو مفاد کان تامه، یکی لحاظ اینکه موضوع متصف است به این حکم به نحو مفاد کان ناقصه که دیروز عرض کردیم، واستصحاب های متعارض به لحاظ این دو حیث تعارض می کنند، غیر از این اشکال حتی اگر شما بگوئید استصحاب در مرحله جعل به معنای مجعول بالذات بخواهیم جاری کنیم می گوئیم اگر موضوع استصحاب است جاری کنید، او هم اثر منجزیت دارد، به ضم احراز انطباق عنوان بر مکلف.

ولی اصل اشکال به بحوث را ما قبول نداریم، مجعول بالذات مثل معلوم بالذات را عرفا اصلا انکار می کند، عرف اصلا انکار می کند که صورت ذهنیه معلوم بالذات باشد یا صورت ذهنیه محبوب باشد، انکار می کند نه اینکه بالنظر الثانوی می پذیرد، شما هر چه به عرف بگوئید من صورت ذهنیه امیرالمؤمنین را دوست دارم، او استیحاش می کند، هر چه بگوئید من صورت ذهنیه شرب الماء را اراده کرده ام، عرف استیحاش می کند، انکار می کند که صورت ذهنیه مراد باشد محبوب باشد و معلوم باشد و همینطور مجعول باشد، ولذا وقتی عرف انکار می کند و خطاب القاء شده به عرف، معلوم می شود عرف از مفهوم یک مفهومی می فهمد که با تطبیقات خودش سازگار است، اینجور نیست که عرف بگوید من توجه نداشتم حالا توجه پیدا کردم که یک مجعول دیگری ما داریم به نام مجعول بالذات و یک محبوب دیگری داریم به نام محبوب بالذات، و یک مرا ددیگری داریم به نام مراد بالذات، ابدا، می گوید من می خواهم آب بخورم، آب ذهنی مگر تشنگی مرا برطرف می کند که آن را بخواهم، من آب خارجی را می خواهم بخورم، این نشان می دهد که آن تطبیق به لحاظ مجعول بالذات، مراد بالذات، محبوب بالذات، اینها مورد انکار عرف است. یک مطلبی هم عرض کنم درباره نکاتی که در کتاب اضواء وآراء مطرح شده است:

ایشان در دفاع از بحوث نهایت یک مطلبی گفته است، گفته اند لو سلّمنا که استصحاب عدم جعل مشکلی نداشته باشد، اما لازم انتفاء جعل موسّع انتفاء مجعول به تنهایی نیست، چرا؟ برای اینکه شما دو شک را باید برطرف کنید بعد نتیجه بگیرید که مجعول بالعرض مرتفع است، آب بعد از زوال تغیرش دیگر نجس نیست، دو شک را باید برطرف کنید:

یکی شک در جعل به نحو مفاد کان تامه، بگوئید استصجاب می کنیم که ما جعل موسعی نداشتیم در رابطه با نجاست ماء در حال تغیر.

اما این کافی نیست، باید آن جعلِ معلوم بالاجمال که ما می دانیم که در اینجا شارع یک جعلی دارد، باید به نحو کان ناقصه حال آن جعل را هم روشن کنید، بگوئید این جعلی که شارع داشت راجع به این آب به لحاظ تغیر آن، این جعل، جعل موسع نبود، اگر شما استصحاب را به نحو مفاد کان تامه جاری کنید، استصحاب عدم جعل موسع، بخواهید نتیجه بگیرید که فهذا الجعل الصادر من الشارع لم یکن موسعا به نحو استصحاب عدم ازلی، این اصل مثبت است، استصحاب عدم جعل موسع به نحو مفاد کان تامه برای اینکه بگوئید هذا الجعل لم یکن موسعا این اصل مثبت است، اگر بخواهید در خود این جعل استصحاب کنید که هذا الجعل قبل وحوده لم یکن موسعا، این جعلی که یقینا از مولا صادر شده است راجع به آب به لحاظ تغیر، شک می کنیم مضیق بود که شامل ما بعد زوال التغیر نشود یا موسع بود که شامل ما بعد زوال التغیر بشود، استصحاب می کنیم که این جعل قبل از وجودش موسع نبود به نحو استصحاب عدم ازلی، پس الآن هم که موجود است موسع نیست.

ایشان فرموده است که این استصحاب جاری نیست، نه به خاطر اینکه استصحاب عدم ازلی است، فرموده ما با استصحاب عدم ازلی مشکلی نداریم، می گویند مشکل ما این است که این استصحاب جاری نیست چون استصحاب فرد مردد است، اگر جعل مضیق بود یقینا مرتفع است و اگر جعل موسع بود یقینا باقی است، پس ما این استصحاب را فرد مردد می دانیم، علاوه بر اینکه صحیح این است که اگر اصل جعل از مولا معلوم الصدور باشد شک در سعه و ضیقش بکنیم دیگر عرف اینجا صحیح نمی داند استصحاب عدم را، باید استصحاب کنیم بقاء را، باید استصحاب کنیم هنوز آب متصف است به اینکه این جعل در مورد او باقی است، اما در جائی که اصل جعل معلوم است، دیگر استصحاب عدم کون الجعل موسعا این عرفا جاری نیست.

ولذا خلاصه اشکال ایشان این است که می گویند ما آخرین اشکالی که می کنیم به استصحاب عدم الجعل دفاعا عن البحوث این است که می گوئیم برفرض استصحاب عدم جعل موسع جاری بشود به نحو مفاد کان تامه، اما این کافی نیست برای اینکه بگوئیم پس این آب بعد از زوال تغیرش نجس نیست، باید یک استصحاب دیگری هم جاری بشود، یعنی باید شک ما در این جعل معلوم الصدور عن المولا که یقینا یک جعلی از مولا صادر شد نسبت به این آب، این جعل که از مولا یقینا صادر شده باید بفهمیم که این جعل هم موسع نبود، والا اگر این جعل موسع باشد و شامل مابعد زوال التغیر بشود دیگر نمی شود گفت آب بعد از زوال تغیرش نجس نیست.

شما استصحاب عدم جعل موسع را به نحو مفاد کان تامه جاری می کنید برفرض درست باشد، اما تا استصحاب نکنید که هذ الجعل الموجود لم یکن موسعا، نمی توانید نتیجه بگیرید که آب بعد از زوال تغیرش نجس نیست، استصحاب عدم جعل موسع به نحو مفاد کان تامه که نمی تواند کان ناقصه را ثابت کند بگوید هذا الجعل الموجود لم یکن موسعا، مثل اینکه استصحاب کنید عدم ماء کر را بعد نتیجه بگیرید که هذا الماء لیس بکر، اصل مثبت است دیگر.

اگر بگوئید ما در خود این جعل استصحاب عدم ازلی جاری می کنیم، می گوئیم هذا الجعل الموجود قبل وجوده لم یکن موسعا والآن کما کان، این استصحاب دو اشکال دارد: هم استصحاب فرد مردد است و هم اینکه از نظر عرفی وقتی جعل معلوم بود عرف دیگر نگاه نمی کند به حالت عدمیه، بلکه نگاه می کند به آن حالت وجودیه سابقه، و می گوید این آب قبلا متصف بود به اینکه مصداق این جعل هست، والآن کما کان.

اقول: این مطلب هم ناتمام است، اولا: ما همان استصحاب عدم جعل و قانون موسّع را کافی می دانیم، ما می گوئیم ما یک قانونی نداشتیم که مفادش این باشد که الماء نجسٌ بعد زوال تغیره، چه بالعموم چه بالخصوص، یک زمانی همچنین قانونی نداشتیم، استصحاب می کنیم که امروز هم همچنین قانونی نداریم، و همین از نظر عرفی کافی است برای اینکه ما را از تحیر بیرون بیاورد، وقتی اصل جاری کردیم گفتیم ما یک زمانی حکم شرعی ای که بگوید ماء بعد زوال تغیره نجس نداشتیم امروز هم نداریم به هر عرفی بگوئید می گوید الحمد لله مشکل حل شد، خوب این آب هم زال تغیره، و ما حکم شرعی نداشتیم قبلا که مائی که زال تغیره نجس است، استصحاب می گوید الآن هم همچنین حکم شرعی نداریم، همین نفی جعل موسع به نحو مفاد کان تامه از نظر عرف کتفی است، وبعد مشکل معارضه با استصحاب بقاء مجعول پیدا می شود.

ثانیا: استصحاب عدم کون الجعل موسعا چه اشکالی دارد؟ استصحاب عدم ازلی را که شما قبول دارید، دیگر اشکالش چیست؟ چه فرد مرددی؟ آقا فرد مردد یعنی موضوعِ اثر مردد است بین فرد معلوم البقاء و فرد معلوم الارتفاع، نمی دانم وجوب تصدق موضوعش زیدٌ فی الدار است که یقینا دیگر نیست و زید از خانه بیرون رفته است، یا عمروٌ فی الدار است که اگر عمرو در دار بود الآن محتمل البقاء است، به این می گویند فرد مردد، که موضوع اثر مردد است بین فرد معلوم البقاء و معلوم الارتفاع، خوب اینجا که اینطور نیست، اثر رفته روی موسع بودن این جعل نفی می کند موسصع بودن این جعل را دیگر، این چه فرد مرددی است؟ اثر یعنی منجزیت اجتناب از این آب بعد از زوال تغیرش، این اثر رفته روی موسع بودن جعل، موسع بودن جعل هم مشکوک است استصحاب عدم می کنیم، فأین الفرد المردد؟

معارضه نمی کند این استصحاب با استصحاب اینکه این جعل مضیق نبود، چون او اثر ندارد، استصحاب اینکه این جعل مضیق نبود چه می خواهد بگوید؟ اگر می خواهد بگوید پس موسع بود، که اصل مثبت است، و اگر می خواهد بگوید حتی آب در حال تغیر فعلی هم نجس نیست این خلاف علم وجدانی است.

ولذا اصلا در فرد مردد موضوعِ اثر مردد است بین این فرد معلوم الارتفاع(کون زید فی الدار) یا آن فرد مشکوک الحدوث(کون عمرو فی الدار)، به این می گویند فرد مردد، اینجا که موضوع جعل مشخص است که کون الجعل موسعا، خوب استصحاب می گوید لم یکن الجعل موسعا.

و اما اینکه فرمودید که وقتی اصل جعل معلوم است دیگر استصحاب حالت عدمیه جاری نیست، خوب اینکه ادعای مرحوم آقای صدر است که شما نپذیرفتید، خوب چرا جاری نیست؟ چرا استصحاب عدم کون هذا القانون الصادر من الشارع موسعا جاری نیست؟ من شک داریم این قانونی که مولا در سال دوم هجری جعل کرد آیا این قانون موسع بود یا مضیق، موضعش قانون است، استصحاب می گوید این قانون موسع نبود به نحو عدم ازلی، چرا این استصحابش جاری نشود برای کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارد؟

{سؤال...جواب: اگر حمل شایع موضوع منجزیت نیست که از اول ما را خلاص کنید دیگر، دیگر این حرفها چیست؟ فرض این است که شما دارید جدای از آن بحث یک اشکال دیگری می کنید، برفرض جعل له حمل شایع که مجعول بالذات است موضوع منجزیت باشد دارید یک اشکالی را مطرح می کنید که چرا استصحاب عدم جعل جاری نشود، که ما در جاهای دیگر چرا استصحاب می کردیم عدم جعل را اینجا استصحاب نکنیم، شما دارید جواب این اشکال را می دهید، خوب اشکال وارد است دیگر، شما جاهای دیگر چه جور استصحاب می کردید عدم جعل را؟ در اصل جعل شک داشتید استصحاب می کردید عدم جعل را، در بقاء جعل شک داشتید استصحاب می کردید بقاء جعل را، خوب حالا هم استصحاب می کنیم که این قانونی که در سال دوم هجری جعل شد قانون موسع نبود، استصحاب می گوید بعد از وجود این قانون هم شک می کنیم موسع شد اصل عدم موسع بودن آن هست، البته ما نیاز به این استصحاب عدم ازلی نداریم، استصحاب به نحو مفاد مکان تامه جاری می کنیم که یک زمانی قانون موسع نداشتیم که بگوید الماء الذی زال تغیره نجس، استصحاب می گوید امروز هم همچنین قانون موسعی نداریم به نحو مفاد مکان تامه، و عرفا منقح می کند حال آب را بعد زوال تغیره، و بعد تعارض می کند با استصحاب بقاء مجعول}.

جواب چهارم از اشکال فاضل نراقی: آنچه ما دیروز اشاره کردیم که گفته می شود که تمام این دفاعها از فاضل نراقی عقلا صحیح است و عرف دقیق هم تأیید می کند، اما ملاک در تشخیص مصادیق استصحاب عرف ساذج است، عرف بسیط وساذج و غیر مشوب به شبهات عملی است، شما بروید توی کوچه وبازار، ابی است که زال تغیره، می گوئید آقا قبل از زوال تغیرش می دانیم نجس بوده الآن شک داریم نمی دانیم چه بکنیم، بعد از مدتی که گذشت می گوئید یک روایتی داریم لا تنقض الیقین بالشک ابدا، عرف ساذج کوچه و بازار می گوید دیگر چه تحیری دارید مطلب روشن شد دیگر.

اما فاضل نراقی می گوید دست نگه دارید، یک یقین سابق و شک لاحقی هم هست که ما یک زمانی قانونی نداشتیم که مفادش این باشد که الماء بعد زوال تغیره نجسٌ، استصحاب می گوید امروز هم همچنین قانونی نداریم.

عرف ساذج می گوید من که جواب بلد نیستم، ولی من خودم این مطالب به ذهنم نمی آید.

گفته می شود که همین مقدار کافی است برای رفع معارضه، و معیار در تشخیص مصادیق خطاب عرف ساذج است کما علیه السید الزنجانی، ولذا آقای زنجانی با همین جواب که این اشمال معارضه عرفی نیست خواسته اند از این اشکال جواب بدهند، فقط گفته اند قصور مقتضی است که دلیل استصحاب قصور مقتضی دارد نسبت به شمول استصحاب در شبهات حکمیه.

اقول: به نظر ما این جواب هم تمام نیست، اگر عرف بعد از التفات قبول نکند استصحاب فاضل نراقی را، می پذیریم این جواب را، اما فرض این است که عرف بعد از التفات می پذیرد که ما یک یقین سابق به عدم جعل موسع و شک لاحق در جعل موسع داریم، واتفاقا به عرف بگوئیم خود شما در موارد شک در اصل جعل همین کار را می کردی، یادت می آید؟ شک داشتی که ما در اسلام قانونی داریم که سارقِ از غیر حرز وجوب قطع ید دارد یا نه، می گفتید استصحاب می کنیم که همچنین قانونی نداریم، شک می کنیم که قانونی داریم که شرب التتن حرام، استصحاب می کنیم که همچنین قانونی نداریم، چه جور شما در جاهای دیگری که در اصل قانون نه در سعه و ضیق آن شک داشتید راحت استصحاب می کردید عدم وجود قانون را، حالا که فاضل نراقی می گوید خوب بابا اصل قانون معلوم شک در سعه و ضیق آن داریم استصحاب کنیم عدم قانون موسع را، می گوئید این عرفی نیست، چرا عرفی نیست؟

بله قبول دارم که استصحاب بقاء مجعول زودتر به ذهن عرف می آید، اما زودتر آمدن این به ذهن عرف و دیرتر آمدن استصحاب عدم جعل به ذهن عرف این مرجح نیست که استصحاب بقاء مجعول جاری کنیم.

آقا چه فرق می کند، شما اصل وجود یک قانون را شک دارید، مثلا لو فرض شک می کنیم که سارق وسارقه وجوب قطع ید دارند یا ندارند، شما راحت می گفتید که استصحاب می کنیم که همچنین قانونی در اسلام نیست، حالا ما شک داریم سارقی که توبه کرده قبل از گرفتاری و دستگیری اش، آیا حرف مشهور درست است که حد سرقت از او برداشته می شود، زانی قبل از اینکه حاکم او را بگیرد و او را بیاورند نزد حاکم توبه کرده،آایا آن حد زنا برداشته می شود یا نه، خوب مشهور می گویند استصحاب می کنیم بقاء حد زناو حد سرقت را در این زانی و در این سارق توبه کار، البته فتواءا توبه را مسقط حد می دانند، ولی اصل عملی اگر بناء باشد جاری بشود می گویند استصحاب بقاء وجوب حد است، فاضل نراقی می گوید بابا من می دانم یک زمانی قانونی به نام وجوب قطع ید سارق نداشتیم، قانونی به نام وجوب جلد زانی نداشتیم، اما حالا که این قانون آمده نمی دانیم این قانونی که بگوید زانی بعد توبته هم صد تازیانه بخورد، همچنین قانونی داریم؟ استصحاب می کنیم که همچنین قانون موسعی نداریم، چرا عرف به این ملتفت نشود؟ عرف بعد از التفات که قبول کند ارکان استصحاب را در جعل تعارض می کند با استصحاب در بقاء مجعول، ولذا جواب چهارم هم درست نیست.

جواب پنجم را اشاره کنم انشاء الله فردا توضیح بدهم، جواب پنجم جوابی است که ما عرض کردیم، که در احکام الله حکم تکلیفی یعنی ارادة الله، استصحاب عدم جعل یعنی استصحاب عدم ارادة الله، حالت سابقه اش کی است؟ کی یقین داریم خدا اراده نداشت تا استصحاب کنیم که هنوز هم اراده ندارد.

یا در احکام وضعیه ممکن است کسی بگوید جعل الله یعنی اعتبار الله انشاءُ الله، کی می گوید انشاءُ الله امر حادث است، تا بگوئیم یک زمانی انشاء نکرده بود پس استصحاب کنیم هنوز هم انشاء نکرده این قانون موسع را، نه، شاید اعتبار خدا ازلی باشد، مثل علم خدا که ازلی است اعتبار خدا ازلی باشد ارادة الله هم ازلی باشد، فأین استصحاب عدم الجعل، حالت سابقه متیقنه در خدا ندارد، تأمل بفرمائید تا ببینیم این اشکال قابل جواب هست یا نه.